



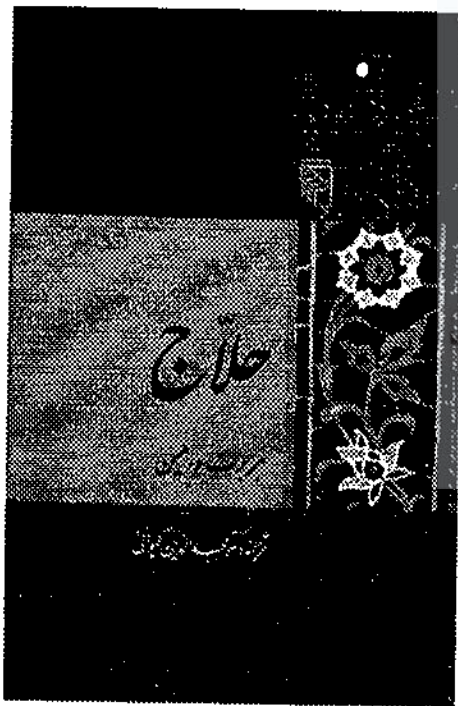
• دکتر محمد حسین بیات

## نگاهی به کتاب حلاج

آورده و چنین گفته است «این کتاب، دارای نثر نیمه فنی - نیمه شاعرانه - و تا حدودی احساسی است. نویسنده که در بیان حال صوفیان که واردات قلبی و احوال گونه گون دارند، احساسی سخن رانده، فهم مطلب را سخت و دشوارتر کرده است. چه در نوشته‌های تحلیلی، باید مرجع ضمیرها و صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه‌ها، معلوم باشند. مطالب فرعی چون از حد بگذرد هم خواننده را خسته کند هم اصل مطلب از دست برود. فی‌الجمله، میسن بیش از حد لازم، مطالب کتابش را پیچ داده است و بدین جهت، از سلاست و فصاحت کلام کاسته است. بدیهی است که این گونه نوشته‌ها کار مترجم را مشکل‌تر سازد چه او مجبور است برای گشودن رمز عبارات، وقت بیشتر گذارد و رنج بیشتر برد. البته، باید اذعان و اعتراف نمود که این شیوه و سبک صوری از ارزش کتاب نمی‌کاهد چه ژرف نگری مؤلف و تحقیق عمیق وی سزاوار تمجید و تجلیل است.»

که همه آنها دارای اصلی واحد با مظاهری بی‌شمارند. وی در زمان خود و بعد از خود دوستان و دشمنان بسیاری یافت که از لحاظ سیاسی خطری بزرگ برای دولت وقت به شمار آمد. حلاج ریشه مفاسد جامعه را در آزمندی انسانها و خیانت به آرمان‌های دینی بشر دوستانه می‌دید.

آنگاه، نویسنده بعد از معرفی کوتاه حلاج به اطلاعات خود در مورد حلاج اشارت کرده و گفته است:



مقدمه مؤلفه مؤلف دانشمند، در این مقدمه نخست، در شرح و بیان عرفان سخنانی به زبان رانده و چنین گفته است:

«این عرفانست که در آن انسان خود خویشتن را به وجودی که آن را نتوان شناخت یا حتی تصور کرد، ملحق می‌سازد. این حضور حق، از همه حضورهای بشری و قوای عقلی و عملی فراتر می‌رود و انسان در آن واحد، همین حقیقت مطلق و بی‌مانند را در ضمیر ناآگاه و ناشناختنی خویش ادراک می‌کند. آیا این ایمانی کور یا توهم است یا عالی‌ترین درجه قابل تصور از علم شهودی است.»

نویسنده، بعد از بیان اجمالی دریافت‌های عرفانی، به طور اجمال به معرفی شخصیت حلاج پرداخته و چنین گفته است: «این عارف سترگ سده سوم که از کودکی در مکتب قرآن و پیامبران مذکور در آن - چون ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت محمد - بالنده شده و به پیامبران والای الهی در بسیاری از مسایل تاسی جسته است. او به قصد شناخت فرقه‌ها و نحله‌های گونه گون به مطالعه و تدقیق و تحقیق پرداخت و بدین شد

این کتاب جمعاً ۱۱۹ صفحه است که شامل یک پیشگفتار از مترجم و یک مقدمه از مؤلف سپس اصل متن کتاب و در آخر انواع فهرست‌هاست. در این مقاله به اختصار نخست پیشگفتار مترجم بررسی و معرفی، آنگاه درباره مقدمه مؤلف و متن کتاب، سخن گفته خواهد شد.

پیشگفتار مترجم: مترجم نخست در معرفی مؤلف کتاب می‌گوید: «مؤلف بزرگوار، از شاگردان لونی ماسینیون، حلاج شناس شهیر فرانسوی بوده و خود نیز سی سال در این راه رنج برده و تحقیق و تتبع نموده تا سرانجام یکی از خبرگان و صاحب نظران گردیده و در زمره حلاج شناسان در آمده است. کتاب وی، تحلیل و تحقیق عمیقی است که ابعاد شخصیت حلاج و اوضاع دینی، سیاسی و اجتماعی آن زمان را بیان می‌دارد. انگیزه شهادت حلاج و پس آمده‌های آن را به خوبی بررسی نموده است. مؤلف پیشتر از تألیف این کتاب، اثر جاودانه ماسینیون را با عنوان - *The Passion of al-Hallaq* به زبان انگلیسی ترجمه کرد. از تألیف دیگر وی با عنوان *The Death of al-Hallaq* نیز بخشهایی در این کتاب آورده است.» نویسنده پیشگفتار، بعد از بیان مطالب فوق می‌گوید: «بدخواهان حلاج هیچگاه سعی نکردند ببینند که این موجود شگفت‌انگیز برآستی چه می‌گوید. حلاج تنها، در جهت خلاف سنتها در حوزه امور اعتقادی گام برنمی‌داشت، او با نابرابریها و ناراستی‌هایی هم که در بعد سیاسی و اجتماعی تدریجاً به صورت متعارف و معمول در آمده بود، مخالفت می‌ورزید و این باب طبع دولتیان منحرف و دولتیاران بی‌مروت روزگار که سودشان را در تداوم روال‌های جاافتاده و رسوم اجتماعی - اقتصادی می‌دیدند نبود فی‌الجمله، واقعه حلاج در نوع خود اولین و آخرین از نوع خود نبود چه انگیزه اعدام وی دردین نبود بلکه نوعی تصفیه حساب‌های شخصی و گشودن عقده‌ها از جانب دشمنان بود. بنظر می‌رسد که حلاج یکی از بلاگردان‌های بزرگ تاریخ بوده است.» مترجم به دنبال این سخنان، درباره چگونگی نثر مؤلف سخن به میان

«ما اطلاعات خود را درباره حسین بن منصور ایرانی تبار تازی گوی تازی نویسی - متولد به سال ۲۴۴ ه. ق. / ۸۵۸ م که در جنوب ایران در مدارس دینی محلی بالنده شد و عرفان و فلسفه در خراسان و شهر بغداد فرا گرفت - از آثار لوثی ماسینیون دانشمند نامدار فرانسوی به دست آورده‌ایم. این دانشمند، نخستین بار به کار جمع آوری، نقادی، تحلیل متون اصلی و گزارشهای شاهدان عینی را از دیر زمان تا اکنون که درباره حسین حلاج بوده، اقدام نمود. بعدها، شاگردان وی یادگیران کار وی را اصلاح و تکمیل نمودند و برخی هم بدان آثار انتقاد داشته و نپسندیدند.

راجر آرنالدز، نوویا، لوثی‌کارده و کامل مصطفی، از جمله دانشمندانی هستند که تحقیقات ماسینیون را ادامه دادند. شاهکار ماسینیون درباره زندگی و تعالیم و میراث فکری این عارف شهیر کتاب مصائب حلاج را به سال ۱۹۲۲ در پاریس کرده که در سال ۱۹۷۵ پس از مرگ مؤلف به چهار جلد افزایش یافت. ترجمه کامل انگلیسی آن به سال ۱۹۸۳ صورت گرفت و تلخیصی از آن در سال ۱۹۹۴ توسط انتشارات دانشگاه پرینستون تحت عنوان *Opera-minora* انتشار یافت. مؤلف بعد از بیان مطالب فوق می‌گوید: «مبنای کار ما در تحقیق کتاب حاضر عمدتاً شامل اخبار «الحلاج» و اشعار منتخب از دیوان حلاج و کتاب الطواصین اثر خود حلاج می‌باشد. ترجمه انگلیسی کتاب اخیر بطور کامل در مجلد سوم مصائب حلاج چاپ دانشگاه پرینستون موجود است.»

مستن کتاب - مؤلف نخست شرح حالی از حسین بن منصور حلاج بیان می‌کند و می‌گوید: «نام وی حسین بن منصور بود که به سال ۲۴۴ ه. ق. / ۸۵۸ م. در روستای تور از توابع شهر بیضا، از پدر و مادری ایرانی تولد یافت. پدر وی حرفه حلاجی داشت و حسین نیز که گاه بدان اشتغال می‌ورزید. وی بعد از دوران کودکی در شهر عربی نشین واسط مستقر گردید و تحصیلات مقدماتی خود را طبق سنت حنبلیان آن سامان به پایان رساند. آنگاه، راه شوشتر پیش گرفت و در سلک ارادتمندان سهل تستری عارف نامدار زمان در آمد. مسلک سهل در دنیا گریزی چونان زاهدان صدر اسلام بود و ارادت ویژه‌ای به حسن بصری - صوفی سده اول هجری - از خود نشان می‌داد. حلاج حدود دو سال خدمت آن عارف نامی بماند، سپس راه عراق پیش گرفت. این بار به بصره در آمد و در آن سامان شیوه صوفیانه اختیار نمود. بصره در آن زمان چونان خراسان و بغداد مرکز جنبش تصوف بود. حلاج در بصره تحت نفوذ مستقیم یکی از نزدیکان جنید یعنی سرشناس‌ترین صوفی بغداد قرار گرفت؛ و به سال ۲۶۴ ه. ق. با دختر ابویعقوب اقطع، منشی جنید ازدواج کرد. حاصل این ازدواج سه پسر و یک دختر بود. اقامت در بغداد از دو جهت روی حلاج اثر گذاشت:

الف) تأثیر تفکر عرفانی و سبکهای شعر تعلیمی و تنزل ناشی از میراث عربی کهن بصره به زبان تازی.

ب) بسیداری سریع وجدان وی نسبت به بی‌عدالتی‌های اجتماعی.

حلاج که تا این زمان سنی سنت گرای سرسختی بود، از طریق خویشان شیعی مذهب همسرش خود را در محیطی شیعی یافت و اندک اندک بدان گرویده شد. مؤلف بعد از بیان شرح زندگانی حلاج، به بیان اعتقادی و باورداشتهای وی پرداخته و چنین گفته است: «حلاج، بدان سان که اشارت کردیم، در اثر اختلاط با شیعیان - با توجه به اینکه از پیش نیز در ذاتش استعداد مخالفت با سنت‌گرایی برخی از فرقه‌های اهل سنت وجود داشت - بطور محسوس تحت تأثیر عقاید شیعی قرار گرفت. بدین جهت برخی از دشمنان سنی مسلک وی بعدها، او را به شیعی‌گری یا حتی مسیحی‌گری زیر نقاب تسنن متهم کرد. از جانبی دیگر، برخی از هواداران وی او را مهدی موعود شیعیان قلمداد نمودند. که این اظهار نظرها در نهایت به زیان وی انجامید. چه شیعیان نیز از وی روی گرداندند و دروغ‌گویی پنداشتند. فی‌الجمله، دوران حلاج، دورانی بود که شخصیت وی را دستخوش فرقه‌گرایی قرار داد. و این مسئله، صحنه را جهت اعدام وی آماده ساخت. در این زمان حلاج نخستین سفر حج را به جا آورد. وی چون وارد مکه شد به مدت یک سال در آن سامان اقامت گزید و در این ایام جهت تصفیه دل به ریاضت‌ها پرداخت که پیوسته روزه می‌گرفت. این تجربه دوران جوانی بود که وی را آماده عدالت خواهی کرد. از این پس، حلاج با استبداد و سیاست‌های افراطی مخالفت می‌کرد و در ضدیت با تصوف منفی ثابت قدم می‌شد. وی این نوع تصوف را به مشایخ خود - از جمله جنید - نسبت می‌داد. در این زمان بود که حلاج با سه صوفی نامدار درگیر مباحثاتی شد:

۱- با عمرومکی در مکه  
۲- با ابراهیم خواص در کوفه  
۳- با جنید در بغداد. گویند در مجلسی با هر سه تن بحثها کرد که جنید او را به صبر و آرامش دعوت نمود. البته، اختلاف اقوال و روایات در این باب بسیار است، لیکن آنچه از همه آنها بر می‌آید اینست که حلاج با تصوف منفی که مکتب جنید در بغداد پرچمدار آن بود، فاصله گرفت و به مخالفت برخاست.

چون از عزلت در مکه به بغداد بازگشت، شماری از صوفیان را مریدان خود ساخت و دعوتش را آغاز نمود. یک سال بعد، پدر زنش مواضع وی را در این باب محکوم نمود و از وی روی گردان شد. در نتیجه حلاج، با همسر و برادر زنش که دوست شیعی او بود، بصره را به قصد شوشتر ترک گفت. وی در آن سامان به زبان تازی برای شنوندگان تازی زبان به ایراد موعظت پرداخت و توفیق چشم‌گیری داشت. حلاج پیوسته آماج تیر

حمله‌هایی قرار می‌گرفت که از جانب استاد سابقش، عمرو مکی، به شکل نامه به وی می‌رسید. این نامه‌ها، سبب شد، تا حلاج پیوند خود را با مشایخ صوفی خود بگسلد، حتی خرقة صوفیانه را رها کند. در محیط اهواز و شوشتر بسیاری از طبقات بدو گرویدند و طوق ارادتش به گردن آویختند؛ که در میان آنان، شیعیان، مسیحیان یهودیان و زردشتیان دیده می‌شدند. حلاج در مقام یک خطیب سیار، چونان واعظان، همگان را موعظه می‌فرمود و پند و اندرز می‌داد، تا سرانجام حدود سی سالگی - سال ۲۷۴ ه. - توسط مأموران سنی مسلک دستگاه حکومت دست‌گیر شد و در ملأ عام تازیانه خورد. وی را به عنوان مأمور تبلیغی قرامطه و آشوب‌گر سیاسی به حساب آوردند؛ و قرامطیان گروه تندروی بودند که آشکارا خواهان سرنگونی دولت عباسیان بودند. در آن زمان هر که به هر نحوی از عباسیان انتقاد می‌کرد، به قرامطی بودن متهم می‌گردید و به دنبال آن کشته می‌آمد. دشمنان حلاج، وی را به مسیحی بودن نیز متهم داشتند چه پیوسته در سخن‌رانی‌هایش خود را به مسیح مانند می‌کرد. - از جهت رنج و ابتلا - و می‌گفت دوست دارد که مصلوب شود و آرزوی رفتن به مکه و مدینه ندارد. بدیهی است که همه این اتهامات بی‌اساس بود چون تا آخرین لحظات زندگی، عبادات شریعت اسلامی را انجام می‌داد. سرانجام، چون دشمنان راه به جایی نبردند، اندک اندک مسأله عدم تعادل روانی حلاج را پیش کشیدند که البته در این راه موفق نشدند. در آخر، وی را به بدعت‌گذاری در دین متهم کردند که این حربه تا آخر مؤثر افتاد و بزرگترین جرم وی جهت اعدام بود. آنگاه، حلاج طی پنج سال به مراکز عربی شده غرب ایران و خراسان تا آمودریا سفر کرد و در آخر سفر به زادگاهش بازگشت. مدتی در آن سامان به تألیف پرداخت به سال ۲۸۰ ه. به لقب «حلاج القلوب یا حلاج الاسرار» ملقب گردید. این عبارت بمعنی خواننده اسرار باطنی دلهاست. کم‌کم شایعات کرامات و خوارق عادات در مورد وی اوج گرفت. همچنین از ناحیه معتزله و شیعه به شعبده بازی و شیادی متهم شد. وی به سال ۲۸۱ ه. بار دیگر از راه بصره به زیارت مکه مشرف گردید. گویند چهار صدتن از مریدان وی با جامه‌های ژنده و دلق‌های مرقع، وی را در این سفر همراهی می‌کردند. صوفیان محلی، این بار وی را به تسخیر جن‌ها متهم ساختند. سال بعد، به اهواز بازگشت و بعد از توفقی کوتاه، با زن و فرزندان و مریدان برای همیشه آن سامان را ترک گفت. وی وارد بغداد شد و در آن جا، از نو با برخی از صوفیان ارتباط برقرار کرد. سپس همراه فرستاده خلیفه - معتضد - از طریق دریا به هندوستان سفر کرد. این آغاز سفر پنج ساله وی بود که به تبلیغ در منطقه کفر ترک نژاد در آن سوی جیحون، پرداخت. - در این دوران با اعیان خاندان آل سامان مرتبط شد - سامانیان برخلاف اربابان سنی مذهب خود - یعنی عباسیان - تا آخر کار نسبت به

حلاج وفادار ماندند. حلاج پیوسته در این دوران بر ضد ثنویت مانوی تبلیغ می‌کرد - ثنویت و زندگه همان بدعتی که حلاج خود هنگام محاکمه بدان متهم بود - حسین حلاج، در این مسأله به تعلیمات عرفای پیشین چونان رابعه عدویه، حارث محاسبی و ابوالحسن نوری، چیزی افزود».

مؤلف محقق بعد از بیان شرح حال و زندگی حلاج، آنگاه به بیان مقدمات اعدام و چگونگی آن پرداخته و شرح ماجرا را چنین آورده است: «حلاج به سال ۲۹۰ هـ. ق. از سفر پنج ساله‌اش به بغداد بازگشت و متعاقب آن مخالفت با وی شدیدتر شد. حد و خیم تر آن در وجود یکی از فقهای ظاهری مسلک بنام محمدبن داود ظهور یافت. وی آغازگر فتوا و حکم اعدام حلاج بود. او حکم اعدام حلاج را به شخص خلیفه - معتضد - پیشنهاد کرد. فقیه سرشناس دیگری بنام ابن سریج شافعی، با صدور انکاریه‌ای - فتوا به توقف حکم اعدام حلاج - حکم این داوود را خنثی نمود - ابن سریج گفت: مسأله عرفان و عرفا خارج از شایستگی و صلاحیت قضائی قوانین شریعت است. چون حلاج، بدینسان از یک محاکمه رسمی جان سالم بدر برد، برای بار سوم عازم حج گردید و به مکه شتافت.

این سفر که همراه با اعتکاف و تنسک بود، دو سال تمام به طول انجامید. در اثر ریاضات و عبادات استعداد آن یافت که مجرای انتقال کلام خدا شود. وی برای واپسین بار، حرمین شریفین را ترک گفت و از راه اورشلیم به سوی بغداد راهی شد و به سال ۲۹۳ هـ. بدین شهر رسید. این بار، در بغداد کارهای شگفتی انجام داد که برای مردمان قابل فهم نبود. از جمله آنکه کعبه کوچکی ساخت و بطور خصوصی مراسم حج را بدان انجام می‌داد. با این کار، می‌خواست بگوید: در صورت عدم بضاعت مالی، می‌توان چنان زیارت نمادینی را جایگزین زیارت مکه نمود. دشمنانش وی را به براندازی شریعت متهم کردند. او هم برای بار دوم اختلاف بین دو فقیه را - ابن داوود و ابن سریج - بر سر مسأله خود برانگیخت.

در میان هواداران و مریدان حسین حلاج برخی از وزراء و اعیان دربار خلیفه - از جمله مادر خلیفه جوان - به چشم می‌خورد. همچنین تعداد بسیاری از اشراف و توده‌های گونه‌گون از حلاج هدایت روحانی می‌جستند و بدو توجه فراوان داشتند.

البته، این موضوع به زیان وی بود چون او را بیشتر در معرض خطر قرار می‌داد چه وجود حلاج با این نفوذ مردمی تهدیدی جدی به حساب می‌آمد. وزیر شیعی مذهب مقتدر - خلیفه - حلاج را تحت مراقبت قرار داد. یک سال بعد مریدان نامدار حلاج در محاصره نیروی شرطه بغداد قرار گرفتند. خود وی نخست در اهواز سپس در شوش پنهان گردید. در سال ۳۰۱ هـ. معارض اصلی حلاج یعنی حامدبن عباس که مستوفی خلیفه بود، پای

به صحنه این ماجرا نهاد و در پی دست‌گیری حلاج برآمد. البته، مریدان درباری حلاج پیش خلیفه پیوسته از کار حلاج دفاع می‌کردند که نتیجه آن آزادی بسیاری از هواداران و مریدان حلاج بود. حلاج را بعد از دست‌گیری، سه روز در معرض عمومی به چوبه دار بستند و لوحه‌ای به گردنش اویختند که در آن نوشته شده بود: «این داعی قرمطیانست». آنگاه وی به مدت ۹ سال تمام به زندان افتاد؛ و در زندان آخرین آثار ارزشمندش را بنگاشت که برجسته‌ترین آنها کتاب «طاسین الازل» بود. حلاج در این کتاب از ابلیس سخت دفاع کرده و او را موحد و عاشق حقیقی به حساب آورده است. در باب وی گفت: ابلیس عاشق دلباخته خدای تعالی بود که به آدم سجده نکرد چه وی سجده را بر غیر خدا جایز نمی‌شمرد و هیچ کس را جز خداوند سزاوار سجده نمی‌دانست.

به سال ۳۰۹ که ابومحمدحامدبن عباس به اوج قدرت وزارت دست یافت، همه رقیبان خود را که هواداران حلاج بودند به حيله و نیرنگ از صحنه بیرون کرد. خلیفه ضعیف سست اراده که از شورش مردم در ارتباط با مسائل اقتصادی و عدالت اجتماعی می‌ترسید، به این وزیر ناپرهیزکار اختیار تام و کلی داده بود تا جهت برقراری نظم اجتماعی هر چه مصلحت داند، کند. وی کار محاکمه و قضاوت در مورد حلاج را از نو مطرح نمود. فقیهان و قاضیان مزدور که از پیش حلاج را به بدعت گذاری و قرمطی بودن متهم کرده بودند، بار دیگر به میدان آمدند، این بار، علاوه بر اتهامات پیشین، موضوع زیارت اختصاصی حلاج را - که کعبه کوچکی ساخته بود و خود بطور اختصاص به زیارت آن می‌پرداخت - دست آویز قرار داده و وی را به براندازی شریعت و جایگزینی این کعبه به جای کعبه مسلمانان در مکه، متهم کردند. این وزیر پیش از پایان یافتن محاکمه حلاج یکی از فقها را - ابن عطا که طرفدار حلاج بود - شخصاً به قتل رساند.

تلاش‌های مادر خلیفه و دیگران در متقاعد ساختن مقتدر به تغییر حکم فقیهان، منجر به ابطال موقت حکم اعدام شد. لیکن بعد از اندکی، این حکم به فجیع‌ترین شکل بدانسان که آن وزیر می‌خواست به اجرا در آمد. فرزند حلاج این حادثه را چنین آورده است: «آن شب پدرم با خداوند بسیار مناجات کرد. آنگاه خادم وفادارش - ابراهیم بن فاتک - بدو گفت: یا شیخ وصیتی فرما! پدرم پاسخ داد: مواظب نفست باش! اگر تو او را مشغول نداری مشغول خواهد داشت. بامدادان او را به میدان بردند، نخست پانصد تازیانه‌اش زدند سپس دستها و پاهایش بریدند.» در روایت شیخ عطار چنین آمده: «دو دست خون آلودش را بر روی و ساعد مالید. گفتندش چرا چنین کردی؟ گفت: از من خون بسیار برفت، دانم که رویم زرد شده باشد و شما پندارید که زردی رویم از ترس است. خون در روی مالیدم تا در

چشم شما سرخ روی باشم. گفتندش: ساعد را چرا خون آلود نمودی؟ گفت وضو ساختم. چه در عشق دو رکعت است که وضویش جز به خون درست نیاید. آنگاه چشمانش برکنندند. آخرین سخن وی این بود: «حسب الواجد افراد الواحد: یگانگی حق واجد را بسنده یا شد، یعنی جز خدا هیچ نیست»، آنگاه زبانش بریدند. و هنگام نماز مغرب سرش از تن برگرفتند. به قولی، سرش بامداد روز بعد بریدند، سپس جسدش در حصیری پیچیده آتش زدند و خاکسترش بر باد دادند.» مؤلف بعد از بیان چگونگی تکفیر و اعدام حلاج، به نقل اقوال گونه‌گون در این باب پرداخته و سرانجام از تاثیر این عارف در عرفان و ادبیات عرفانی سخن به میان آورده است.

## حلاج